

قلمرو حکومت حاکم از منظر فقه فریقین

خالد عیسی زاده^۱، محمدجواد باقی زاده^۲

^۱ دانشجوی دکتری تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران
^۲ عضو هیئت علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

نویسنده مسئول: khaled.isazadeh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۵ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۶

چکیده

اهمیت وجود حکومت و حاکم در جوامع بشری از این جهت حائز اهمیت است که انسان یک موجود اجتماعی است و اصولاً دوست دارد با هموعان خود تعامل داشته باشد تا به این رابطه به سعادت و کمال برسد. پس حکومت از لوازم سعادت بشری است، زیرا اجتماع بدون حکومت موجب هرج و مرج می شود استعدادهای در آن شکوفا نمیشوند علوم و فنون بشر در آن توسعه نمی یابد. در طول تاریخ حکومت‌های مختلفی آمده و رفته اند که اکثر آنها مایه فساد بشر بوده اند. به این ترتیب همانطور که امام خمینی (ره) در کتاب کشف الاسرار اشاره میکند هیچ یک از حکومت‌های به اصطلاح اسلامی به جز دوران پیامبر (صلی الله علیه و سلم) و حضرت علی (رضی الله عنه) عادلانه و بر طبق حق نبوده اند. و از نظر اهل سنت به جز حکومت پیامبر (ص) و دوران خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز (رض) بر حق نبوده اند. بنابراین در این مقاله سعی شده است با تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه ای، فریقین (شیعه و سنی) را به همزیستی با دید تسامح توصیه و با واکاوی منابع معتبر فقهی به بررسی و رفع ابهام از تفاوت های ساختاری در اصول دین از منظر مورد بحث در این مقاله پرداخته و با کم اهمیت شمردن اختلافات جزئی در فروعیات سعی گردیده است به این نتیجه رهنمون گردد که اگر تفاوتی باشد با تحقیق و بررسی کامل بر آن قضاوت کنند، و با سعه صدر با هم تعامل داشته و اسلام را چنانچه هست به جهانیان معرفی نمایند. از نظر اسلام مردم نه اینکه حق دارند از حکام خود انتقاد کنند و آنها را نصیحت نمایند و از انحرافشان جلوگیری کنند. بلکه این کار بر آنان یک واجب و فریضه است. زیرا آنها هم با دیگر مسلمانان تفاوتی ندارند، و مافوق اندرز و امر به معروف ونهی از منکر نیستند و دیگران هم منزلتشان کمتر از اندرز آنها نیست.

کلیدواژه: قلمرو، حکم، حکومت، حاکم، فریقین

مقدمه

وقتیکه انسان به دقت قوانین قرآن کریم را اعم از نظام حکومتی و قانون جزایی و معاملاتی و نظام مالی و سیاست خارجی را مورد بررسی قرار میدهد، برایش روشن میگردد که قرآن کریم به ذکر احکام و مسائل جزئی که بر حسب اختلاف اوضاع و احوال و زمان اختلاف پیدا مینماید، توجهی نکرده است، بلکه تنها به بیان اصول و قواعد کلی اکتفا کرده است که کمتر اتفاق میافتد ملتی با ملتی دیگر در آنها اختلاف داشته باشد. در مورد چگونگی نظام حکومتی (به چه شیوه ای باشد جمهوری یا پادشاهی و...) قرآن نظام و شکل به خصوصی را تعیین نکرده است که حتما لازم باشد حکومت اسلامی بر آن شکل اداره شود و مشخص نکرده است که فرمانروایان آن دارای چگونه تنظیماتی باشند بلکه اصول و پایه هایی را معین کرده است که لازم است به منظور تحقق عدالت نظام حکومت بر آنها استوار باشد. (طیباره، ۱۳۷۵، ۴۹۷-۴۹۵) قانونگذار تنها خداست. اولین اساس و پایه ای که نظام حکومت در اسلام بر آن استوار است این است که قانونگذار ذات پروردگار است و هیچ انسانی در هر مقامی باشد حق ندارد اصول و قوانینی وضع کند که مغایر با اصولی باشد که خداوند آن را وضع کرده است. اما در مورد مسائلی که نص شرعی در باره آنان نازل نشده است، شریعت اسلام بیان حکم اینگونه مسائل را به علما و مجتهدین واگذار نموده است تا با توجه به قواعد کلی نسبت به بیان حکم آنها اقدام نمایند. دلیل اینکه قانونگذار تنها خداوند است، خداوند در آیه ۴۰ سوره یوسف میفرماید: «فرمانروایی از آن خداست و بس. دستور داده است که جز او نپرستید». و در سوره نساء آیه ۱۰۵ می فرماید: «ما قرآن را به حق بر تو نازل کردیم تا در بین مردمان طبق آنچه خداوند به تو نشان داده است داور کنی». و یا در سوره اعراف آیه ۳ میفرماید: «از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است و جز خدا از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی نکنید، کمتر متوجه هستید». (همان، ۴۹۸-۴۹۶)

دو نتیجه بسیار مهم بر این امر که وضع حکم و قانون خاص خداست مترتب میگردد:

اول: ثابت ماندن قوانین شرعی و استمرار و دوام آن است که هر چند حکمروایان تغییر نمایند باز احکام شرعی پایدار و ثابت می باشد. قوانینی که به دست بشر وضع میگردد چنین نیست چرا که هر حاکمی به نفع خود و دسته و گروه و حزب خود قوانینی را وضع مینماید. دوم: عدم تغییر قانون شرعی باعث احترام و اعتماد به آن میگردد. وقتی انسان فهمید قانونی که اجرا می شود قانون الهی است، اطمینان دارد که به زبان دسته ای و نفع دسته دیگری نیست، بلکه به مصلحت فرد و جامعه است. این اعتقاد و اعتماد خود باعث می شود، که از قوانین الهی اطاعت به عمل آید، چرا که اطاعت از آن باعث خوشنودی خدا و سرپیچی از آن باعث خشم خداوند و مجازات دنیایی و دینی خواهد شد. قرآن کریم در آیات فراوانی این خصلت را اعلام و آن را تایید کرده است و ارزش و احترام هر قانونی در جهان بستگی به میزان اطاعت و اعتماد و اعتقاد مردم نسبت به آن دارد. (همان، ۴۹۹-۴۹۸)

۱. واژگان مشابه حاکم

با مراجعه به عبارات فقها میتوان دریافت که واژه فقیه در موارد اندکی مشاهده میشود و در بیشتر آنها واژه های دیگری مانند، سلطان و... به چشم میخورد.

۱.۱. امام

این واژه دارای تعابیر متعددی از قبیل: امام اصل یا جانشین وی، امام اصل یا منصوب وی، امام عادل یا نایب وی، امام یا مأذون وی، امام یا مأمور وی، مأذون خاص یا عام امام معصوم، منصوب امام اعظم، وکیل یا عام امام، امام معصوم یا نایب عام وی، و امام المله یا منصوب وی می باشد. این واژه در لغت بر انسان یا چیزی اطلاق میشود که از آن تبعیت و پیروی میکنند. این منظور که از مشهورترین واژه شناسان عرب است از امام به عنوان رئیس و پیشوای قوم یاد میکند. بدین ترتیب امام بر رهبر و زعیم قوم اطلاق میشود و از آنجا که پیشاپیش و امام مردم است به وی امام گفته میشود. واژه امام در مواردی اعم است و بر فقیه نیز اطلاق میشود، در نتیجه فقیه از همه اختیاراتی که برای امام ذکر شده است برخوردار می باشد.

۱.۲. فقیه

این واژه کاربرد داشته است؛ و واژه هایی نظیر "مجتهد"، "علما"، "عارف به احکام"، "من الیه الحکم" و "من له اهلیه الحکم" در این گروه دسته بندی می شوند. واژه ی فقه در لغت به معنای فهمیدن و علم به اشیاء به کار رفته، و در عرف به علم احکام شرعی فرعی اختصاص یافته است و فقیه به کسی گفته می شود که عالم به دین است. میرزا حبیب الله رشتی در کتاب بدائع الأفكار فقه را چنین تعریف میکند: [الفقه] فی اصطلاح علماء المتشرعه عباره عن العلم بالأحكام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه. بدین ترتیب واژه "فقیه" در اصطلاح فقها به کسی اطلاق میشود که توانایی علمی برای استنباط احکام الهی را از دلایلهای آنها (کتاب، سنت، اجماع، عقل و قیاس) دارا بوده، و بر مقدمات علمی لازم مسلط باشد. شهیدثانی در شرح کلام محقق می فرماید: مراد از عارف به احکام در اینجا فقیه مجتهد است، که عالم به احکام شرعی با ادله تفصیلی آنهاست. همچنین ایشان در توضیح این عبارت که "لا ینعقد [القضاء] لغیر العالم المستقل بأهلیه الفتوی" متذکر میشود که مراد از عالم در اینجا فقیه مجتهد در احکام شرعی است. این عبارت گرچه در تفسیر واژه عالم است، اما توصیف فقیه به مجتهد در احکام، ظهور در این دارد، که مراد از فقیه، مجتهد در احکام شرعی است. سیدمحمد عاملی، پس از نقل کلام محقق در لزوم صرف سهم امام توسط "من الیه الحکم" در بیان مقصود از عبارت "من الیه الحکم" که در عبارت علامه حلی نیز آمده است می نویسد: منظور از این واژه، فقیه عادل دارای شرایط فتواست.

۱.۳. سلطان

واژه سلطان نیز به کار رفته است و تعابیر مختلفی از قبیل: سلطان الجهاد، سلطان حق، یا نایب وی، سلطان و حاکمان منصوب وی، سلطان عادل، سلطان عادل یا مأمور وی و سلطان حق عادل، از آن ذکر شده است. این واژه، در لغت به معنای قدرت و غلبه آمده است: خلیل بن احمد فراهیدی نیز «سلطان» را قدرت پادشاه، و یا قدرت کسی که سلطه ای به او واگذار شده، بدین ترتیب واژه سلطان، بر کسی اطلاق میشود، که دارای قدرت و سلطنت باشد؛ گرچه عنوان پادشاه و ملک، بر وی صادق نباشد. مراد از این واژه، در بعضی موارد اگر همراه با صفت «عادل» باشد امام معصوم است؛ از جمله شیخ مفید مینویسد: اگر سلطان عادل حضور نداشته باشد وظایف و اختیارات ایشان را فقیه عادل به عهده می گیرد.»

۱.۴. ناظر

«ناظر» از اصطلاحاتی است، که بیشتر در کتابهای فقهی پیشینیان کاربرد داشته است. از این واژه، معمولاً عبارت «الناظر العالم»، «الناظر فی امر

المسلمین»، «الناظر فی مصالح الامر» و یا «الناظر فی مصالح المسلمین» تعبیر شده. واژه ناظر و نظارت در فقه، در سه معنای متفاوت به کار رفته است: الف) ناظر، کسی است که امور با اطلاع وی انجام می شود و هدف از نظارت بر مجری این است، که از وظایفش تخلف نکند و اگر از او خلاقی را ببیند میتواند اعتراض کند و مستقیماً حق دخل و تصرف و یا تصمیم گیری در امور مورد نظارت را ندارد؛ همانند نظارت در باب وصیت، که مورث پس از تعیین وصی، شخصی را با عنوان ناظر بر اعمال وی تعیین می کند. در اینجا اگر مورث با صراحت، نوع نظارت را مشخص نکرده باشد با توجه به شرایط زمان و مکان و احوال و شخص، این امکان وجود دارد که دخالت ناظر در حد اطلاع باشد.

ب) ناظر، کسی است که بر اعمال مجری نظارت میکند و علاوه بر مراقبت امور، شخصاً اختیار هرگونه تصمیم گیری در امر مورد نظارت را دارد و مجری، مجاز به مخالفت با نظرات و تصمیمات وی نیست؛ همانند نظارت در باب وصیت، که مورث پس از تعیین وصی، شخصی را به عنوان ناظر بر اعمال وی تعیین میکند. در اینجا برخی از فقها، نظارت ناظر را از همین نوع میدانند؛ از جمله محقق کرکی مینویسد: ناظر در اینجا حق هیچگونه تصرفی ندارد، اما تصرفات وصی باید به اذن ناظر باشد، و در پاسخ به این سؤال که در صورت امتناع ناظر از صدور اجازه، آیا وصی میتواند مستقل عمل کند یا خیر، میفرماید: اقرب این است که حق چنین کاری را ندارد و باید به حاکم مراجعه کند.

ج) ناظر، کسی است که علاوه بر نظارت، وظیفه اجرا را نیز بر عهده دارد؛ به عبارت دیگر ناظر و مجری برکسی اطلاق میشود، که هم تصمیم گیرنده است و هم اجراکننده؛ همانند نظارت در باب وقف، که با توجه به وظایف و اختیاراتی که برای ناظر ذکر شده، میتوان گفت همانند متولی است و همه امور مربوط به موقوفه را به عهده میگیرد.

به نظر میرسد که واژه ناظر در اینجا به معنای سوم باشد. به عبارت دیگر ناظر همان کسی است که امور مربوط به مصالح عمومی جامعه را بر عهده داشته، و سرپرستی میکند، و میتوان از وی به متولی امر تعبیر کرد که انجام هرگونه امر مربوط به مسائل حکومت و جامعه و مصالح عمومی باید با اذن و نظارت وی صورت گیرد. برای تشخیص و تعیین مراد از ناظر، میتوان از بعضی عبارات دیگر نیز کمک گرفت: از جمله ابن ادریس درباره کنیز سرقتی از ارض صلح مینویسد: «باید وجود وی را به اطلاع حاکم مسلمین رساند تا برای یافتن مالک آن اقدام های لازم را انجام دهد، چرا که ناظر بر چنین اموری، حاکم است». همچنین شهید ثانی در باب وقف میفرماید: «در صورت نپذیرفتن یا انصراف ناظر معین شده توسط واقف از نظارت بر وقف، این امر بر عهده حاکم قرار میگیرد، چرا که نظارت وی عام است».

۱.۵. والی

واژه «والی» که گاهی با پسوند «عادل» یا «منصوب عادل» به کار رفته است کمترین کاربرد را نسبت به سایر واژگان دارد. والی در لغت به معنای سرپرست، اولی به تصرف و سلطان آمده است که بیشتر لغت شناسان ریشه آن را از «ولی» به معنای «قرب» دانستهاند و از این لحاظ بر «امیر»، «والی» اطلاق می شود که بر امارت سلطه یافته و از نزدیکترین افراد به آن محسوب میشود و از آنجا که در ولایت، تدبیر و قدرت و عهدهدار شدن امور لحاظ شده است به کسی والی گفته میشود که دارای این خصوصیات باشد. بدین ترتیب والی در واقع همان حاکم است که زعامت و رهبری جامعه را بر عهده دارد و امور عامه و شئون همگانی را سرپرستی میکند. شاهد بر این برداشت، وظایف و اختیاراتی است که برای والی ذکر شده که نشان از قدرت اجرایی و زعامت وی دارد؛ از جمله: اجبار مردم بر انجام حج و زیارت پیامبر(ص)، الزام زوجین به تبعیت از نظر داوران، و اجرای حد زنا در ملاء عام، چنان که در کتاب «النهایه» آمده است که: «اذا اراد الوالی ضرب الزانی او رجمه ینبغی ان یشعر الناس بالحضور، ثم یجلده لمحضر منہم لینزجروا عن مواقعه مثله...» (مسجد سراسی، ۱۳۹۴، ۲۹-۲۰)

۲. اصطلاح حاکم در فقه

واژه حاکم و کلماتی نظیر محکوم به، محکوم له، محکوم علیه و نظایر آن به کرات در ابواب مختلف فقهی مطرح شده است. با تتبع در عبارات فقها میتوان دریافت که در موارد بسیاری از مجتهد جامع شرایط در لسان فقه و فقها با تعابیر گوناگونی مانند: مجتهد، فقیه، مفتی، قاضی، حاکم شرع یاد میشود و در موارد بسیاری، فقها احکامی را به حاکم، سلطان، ولی، فقیه و ... ارجاع دادهاند که مقصود در آنها فقیه جامع شرایط بوده است و بر این معنا تصریح هم کردهاند. به عنوان مثال شیخ مفید مینویسد: اگر سلطان عادل حضور نداشته باشد وظایف و اختیارات ایشان را فقیه عادل به عهده میگیرد. و اذا عدم السلطان العادل - فیها ذکرناه من هذه الابواب - کان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوی الرؤی و العقل و الفضل، ان یتولوا تولاه السلطان. علامه حلی نیز با بیان این مطلب که سلطان، یکی از کسانی است که ولایت بر امر نکاح دارد تصریح میکند که مراد از سلطان، امام عادل یا مأذون از ایشان است و شامل فقیه امین نیز میشود: «المراد بالسلطان هنا الامام العادل او من یأذن له الامام و یدخل فیہ الفقیه المأمون القائم بشرائط الاقتداء و الحکم». همچنین شهید ثانی با تصریح بر این که مراد از حاکم، فقیه جامع شرایط فتواست بر این مطلب ادعای اجماع میکند: «و المراد بالحکم حیث یطلق فی ابواب الفقه، الفقیه الجامع لشرائط الفتوی اجمالاً». در کتاب نهایی المرام نیز چنین آمده است: «المراد بالحاکم عندنا الامام العادل، أو من أذن له الامام، و یدخل فیہ الفقیه الجامع لشرائط الافتاء و الحکم». (همان، ۳۶۰)

۲.۱. اصطلاح حاکم در حقوق موضوعه

واژه «حاکم» از جمله واژگانی است که علاوه بر متون فقهی، در قوانین مختلف نیز به طور شایع مورد استعمال قرار گرفته است. این کلمه که در قانون مدنی زیاد به کار رفته است در محاکم مورد تفسیرهای مختلف قرار گرفته است. (همان، ۳۷)

۲.۲. استعمال اصطلاح حاکم در قانون مدنی

این واژه در قانون مدنی هم مورد تعبیرهای متفاوت واقع شده است، به این ترتیب که برابر ماده ۸۶۶ قانون مدنی: «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی با حاکم است». که حاکم در این ماده و ماده ۲۸ قانون مدنی، دادستان محل وقوع مال است. ماده ۷۹ قانون مدنی درباره صم امین به متولی موقوفه که خیانتش در دادگاه ثابت شده باشد حاکم را صالح برای این امر دانسته است که مقصود از حاکم در این ماده، حاکم دادگاه شرع است که با تغییر صلاحیت دادگاه شرع، فعلاً حاکم دادرس دادگاههای عمومی است. در حقوق امامیه حاکم درمفی رئیس دادگاه و یا دادستان شهرستان و قاضی و دادرس دانستهاند. (مسجد سرایی، ۱۳۹۴، ۳۷-۴۱)

۳. ویژگیهای حکومت اسلامی

جای هیچگونه تردیدی نیست که اسلام همچنان در راستای ساختن انسان آرمانی و خانواده و اجتماع سالم و ارزشمند، تلاش می کند، همه سعی خود را برای تاسیس و پایداری حکومتی مطلوب آرمانی به کار میگیرد. اساساً حاکم و رهبر حکومت اسلامی باید با شریعت آشنایی داشته، و برای شناخت احکام آن اهل اجتهاد باشد. با توجه به تفاوت فاحشی که میان حکومت اسلامی و حکومت دینی یا حکومت رجال دین و پدران روحانی وجود دارد، حکومت اسلامی حکومتی سکولاریست و علمانی نیست. فرق نمیکند که مانند حکومتهای مارکسیستی حقیقت دین را اساساً انکار کند و با آن دشمنی بورزد و آن را افیون ملتها بشمارد، و دین را سرچشمه خرافات کند. یا همچون حکومتهای بلوک غربی که خود را جهان آزاد مینامند، دین را از دولت جدا کنند و اجازه ندهند که در امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تربیتی و اخلاقی و آداب و رسوم زندگی اجتماعی دخالت نماید. حکومت اسلامی حکومتی نژادی نیست، و خود را در چارچوب مرزهای جغرافیایی محبوس نمیکند درهای خود را بر روی همه کسانی که براساس آزادی و انتخاب و بدون اعمال نظر و فشار، به اصول و ارکان آن ایمان بیاورند، باز نگاه میدارد. و از آن جهت که رسالت اسلام رسالتی عام و جهانی است، حکومت آن هم حکومتی فراگیر و جهانی خواهد بود. حکومت اسلامی بنیانش براندیشه و عقیده است، و همه تفاوتهای نژادی، جغرافیایی، زبانی در سایه آن میبازند و ذوب میشوند، زیرا براساس ایمان به خدای واحد و پیامبر و قرآن، پیروانش را متحد میگرداند. و شریعت و قبله، و شعایر و آداب همسان و یکسانی، آنها را گرد هم میآورد و براساس توحید کلمه که از کلمه توحید سرچشمه میگیرد، از آنان امت واحدی را به وجود میآورد. (قرضاوی، ۱۳۹۰، ۵۱-۵۴)

۴. معنای حکومت

واژه حاکم از ماده حَکَمَ گرفته شده است و جمع آن (حکام) می باشد. برخی لغویان آن را چنین معنا کرده اند (من نصب للحکم بین الناس) (المعجم الوسیط، ج ۱، ۱۹۰) اما بسیاری از واژه شناسان (حَکَمَ) را به معنای منع گرفتهاند و حاکم را نیز بر همین اساس معنا کردهاند؛ راغب اصفهانی مینویسد: «حکام ای منع معنأ ومنه سمیت الجام حکم الدابه و الحکم بالشیء: ان تقضی بانه کذا اولیس بکذا سواء الزمت ذلک الغیر او لم تلزمه و یقال حاکم و حکام لمن یحکم بین الناس». (اصفهانی، ۱۲۶) در کتابهای لغت کلمه (حَکَمَ) به معنای قضاوت آمده است ابن فارس میگوید: حَکَمَ به معنی منع و جلوگیری است و حکم را حکم میگویند. زیرا از ظلم و جور جلوگیری میکند همچنان که افسار حیوانات را (حکمه) گویند، چون حیوانات را از حرکت و سرکشی باز میدارد. دانش را نیز حکمت خوانند چون صاحب خود را از چهل ناخردانه نگه میدارد. (احمدبن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴، ۹۱)

۴.۱. در اصطلاح علم سیاسی و اجتماعی حکومت

حکومت عبارت است از پیوند بین رعایا و هیأت حاکمه که آنها را به همدیگر مربوط میکند و عهدهدار حفظ قانون و آزادیهای سیاسی و مدنی است. حاکمیت نیز به معنای قدرت و برتری است، که وضع کنندگی قانون و اجرا کنندگی آن بوده و قدرتی فراتر از آن نباشد، ضمناً گاه حکومت به نیروی حاکمی که ضامن اجرایی قانون است اطلاق میگردد، و چون انسان بالطبع گرایش به زندگی مشترک با مردم دارد و میخواهد از دیگران بهره کشی کند. حکومت در سیاست به معنای دستگاه فرمان روا در کشور است و به این معنا، دولت نیز هم ردیف یا بجای آن به کار برده میشود. ولی در علم سیاست و حقوق جدید میان «حکومت»، از یکسو و «دولت»، یا «کشور» از سوی دیگر، فرق گذاشته میشود. در نظامهای قانون جدید که در آنها «تفکیک» و اصل حکومت قانون به رسمیت شناخته شده است، حکومت به معنای «قوه اجرای» به کار می رود، یعنی مجموع دستگاه اداری، سیاسی، انتظامی و نظامی کشور در اس آن هیئتی به نام کابینه یا هیئت وزیران قرار دارد و کشور را بر طبق قانونهای وضع شده در قوهی قانونگذاری و زیر نظارت آن، اداره میکند.

در راس هیئت دولت، رئیس دولت یا حکومت قرار دارد که بعضی نظامها نخست وزیر و در بعضی دیگر رئیس جمهور است (که در صورت اخیر مقام رئیس حکومت و «رئیس دولت» با هم یکی می شود و با هیئت وزیران در برابر پارلمان مسئول و پاسخگو است. بنابراین، حکومت برابر است با «هیئت وزیران» یا «کابینه» که معمولاً به نام شخص خاصی که در راس آن است نامیده میشود. مثلاً حکومت قوام یا حکومت مصدق. بنا بر این حکومت تغییر پذیر است، در حالیکه دولت با کشور نظراً پایدار است. کلمه حکومت اگر با صفتی به کار برده شود برای مشخص کردن نوع رژیم سیاسی است، چنانچه گفته میشود «حکومت پارلمانی»، «حکومت دموکراسی» «حکومت قانونی»، بنا به تعریف، نمایندگی «خواست همگانی» و اجراکنندهی خواست آن به صورتی است که در قانون اساسی و قانونهای جاری تعریف شده است. بنابراین، حکومت تا زمانی که «قانونی» شمرده میشود کردار آن با خواست همگانی یا اکثر ملت باشد و گر نه حکومت استبدادی یا دیکتاتوری شناخته میشود. (آشوری، ۱۳۸۵، ۱۴۱)

۴.۲. حکومت معنوی در کنار حکومت مادی

سلطان شمس الدین التمش (م ۶۳۳) که یکی از قدرتمندترین فرمانروایان هند بود، گاهی در شب تاریک به خانه شیخ قطب الدین بختیاری میرفت و در میزد و مثل یک خادم، سلام میگفت و به خدمت او مشغول میشد و در حالیکه اشک از چشمانش جاری بود. شیخ قطب الدین او را تسلی میداد و به عدل و انصاف توصیه مینمود. علاء الدین محمد شاه خلجی یکی از بزرگترین پادشاهان زمان خود یک بار از شیخ علاء الدین دهلوی (م ۷۲۵) درخواست که به او اجازه ملاقات بدهد ولی شیخ نظام الدین نپذیرفت با این حال عظمت و منزلت شیخ و نفوذ او در اجتماع آن روز و در دل صاحبان قدرت باقی ماند و در نتیجه تماس مردم با شیخ بود که مساجد آباد و از ترویج و اشاعه منکرات جلوگیری به عمل آمده امانت و راستگویی و حسن معامله رایج شد. مردم از گناهان و معاصی توبه کردند و بیعت کنندگان پیوسته به درگاه شیخ جمع میشدند. (ندوی، ۱۰)

۵. حکومت لازم است و حق خدا است

از احکام روشن عقل که هیچکس انکار آن را نمیتواند بکند آن است که در میانه بشر قانون و حکومت لازم است و عاقله بشر نیازمند تشکیلات و نظامنامهها و ولایت و حکومتهای اساسی است و آنچه عقل خدا داده حکم میکند آنست که تاسیس حکومت به طوریکه بر مردم به حکم خرد لازم باشد مطابقت و پیروی از آن از کسی روا بجاست که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند، تصرفی در مال خودش باشد. و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد، نافذ و درست است که خدای عالم مالک تمام موجودات و خالق ارض و سماوات است پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند در داده خود تصرف کرده است و اگر به کسی حکومت داد، و حکم او را به توسط گفته پیامبران لازم اطاعت دانست بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کند و غیر از خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد. و جهت ندا که بپذیرد حکم گذاران هم بشری هستند مثل خود او شهوت و غضب دارند شیطنت و خدعه دارند. منافع شخصی خود را میخواهند منافع دیگران را فدای خود میکنند. اینک گواه از قرآن خدا سوره مائده آیه ۴۸ تا ۵۵ میباشد. (امام خمینی، ۲۳۲-۲۲۹)

۶. بعضی از ارکان حکومت در اسلام

اسلام مسلمانان را به عنوان امت و ملتی نگاه می نماید که در میان آنها پدیده که حکومت نامیده میشود، برای اداره امور اجتماعی آنها شکل میگیرد و برای آنها ویژگیها و مبانی خاصی را قرار داده که سر عظمت و قدرت و افتخارشان در تحقق آنها نهفته است و این ویژگیها از امتیازات و خصوصیات اسلامی به شمار آمده و میآیند که مهمترین آنها عبارتند از:

۶.۱. اخوت دینی:

اسلام بر خلاف عرف رایج در میان بسیاری از ملتها عناصری همچون رنگ و نژاد و ملیت را در تشکیل و اداره حکومت معتبر نمیداند. بلکه جامعههای بشر را که از نور اسلام بخواهند بهره مند شوند از روابط سست و لرزانی که بر اساس اصول بی اساس در بین آنها قرار داده، فراتر بوده و بر مبنای عقیده و ایمانی که همه آنها از روی رغبت و رضایت آن را پذیرفتهاند. وحدت و همبستگی استواری را میان ایشان بوجود میآورد و این ایمان و عقیده، حلقه ای ارتباطی و روح و حرکت در میان آنها می گردد. «اخوت دینی» میان مسلمانان صادقانهترین تعبیر از این وحدت مشترک یا در واقع عین همان وحدت حقیقی است که قرآن آن را فرا راه ایشان قرار می دهد و میفرماید: «أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ إِخْوَةٌ»، «براستی مومنین با هم برادرند.» و رسول خدا (ص) میفرماید: «مسلمانان با یکدیگر برادرند.»

۶.۲. همکاری اجتماعی:

همکاری اجتماعی یکی از لوازم برادری و یکی از بارزترین ویژگیهای آن است و به معنای احساس مسئولیت متقابلاً میان آنهاست، و هر یک از آنها در حدی تلاش میکند تا از بار مشکلات برادر دینی خود کم نماید و این انتظار را نیز از برادر دینی خود دارد، و وضع خود و دیگران را مورد توجه قرار میدهد. همکاری اجتماعی داری دو بخش است:

الف) بخش مادی: که به برطرف نمودن نیاز نیازمندان و کمک به آسیب دیدهگان و مشکلات دردمندان و تامین امنیت از دست دادگان، تهیه کردن غذای گرسنگان، و همکاری عملی برای تحقق و تامین مصالح عمومی، ارتباط دارد.

ب) بخش معنوی: که منظور از آن همکاری معنوی میان مسلمانان از طریق اندرز و ارشاد و توجیه است. خداوند برای آن نام زیبا و ارزشمند را قرار داده که دلها را به سوی خود جذب نموده و اندیشه انسانها را تحت تاثیر خود قرار میدهد. نام «امر به معروف و نهی از منکر» و بدون شک کلمه «معروف» کلمه خدایی است که دلها را به سوی خود می کشاند و صاحبان قلبها را به اهتمام به آن ترغیب مینماید.

۶.۳. شوری:

شوری رکن و پایه یک حکومت سالم و با صلاحیت است و زمینه ساز جلوهی حق و حقیقت و آگاهی از آراء و معرفتی است که قرآن اهل ایمان را به آن فرا خوانده است و آن را یکی از پایههای حکومت اسلامی گردانیده است.

۶.۴. عدالت:

مهمترین آرزویی که انسانها در راه دست یابی به آن تلاش مینمایند اینست که مردم به حقوق فردی و اجتماعی خود برسند، و در میان آنها عدالت گسترش پیدا نماید. ما هیچ چیزی را بدتر از سلب حقوق و زورگویی و سرکوبی ضعیفاً توسط اقویا و چیره شدن خودکامگان به سرنوشت مستضعفان نمیشناسیم که زمینه ساز مشکلات و آشوب و برهم زنده امنیت و آسایش افراد و جامعه باشد. (شلتوت، ۱۳۸۲، ۶۱۲-۵۹۵)

۷. واژگان مشابه حاکم

(امام): این واژه دارای تعبیر متعددی است از قبیل: امام اصل یا جانشین وی، امام اصل یا منصوب وی، امام عادل یا نایب وی. (اصفهانی، ۲۴) (فقه): در لغت فهمیدن و علم به اشیاء به کار رفته است. در لغت قدرت و غلبه است. واژه (سلطان): برکسی اطلاق می شود که دارای قدرت و سلطنت باشد. (همان، ۲۵-۲۴)

ضرورت حکومت در جامعه: عده ای که دارای گرایش انارشیستی هستند، ضرورت وجود حکومت را نفی میکنند. میگویند اگر اخلاق در جامعه حاکم شود، نیازی به ایجاد حکومت نخواهد بود. نظیر این سخن را مارکسیستها نیز بیان داشته اند. دلایلی که ضرورت حکومت را بیان میکنند، متعدد است. از جمله این است که در زندگی اجتماعی باید یک قدرت داشته باشد تا متکفل انجام برخی از امور که مربوط به عموم مردم است باشد. این گونه اعمال مربوط به کل جامعه است و هیچ گاه افراد به تنهایی نمیتوانند از عهده انجام آن برآیند و از توان آنان خارج است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ۲۶-۲۰)

۸. حکومت از نظر قرآن کریم

بررسی آیات مربوط به احکام و ابعاد حکومت نشان می دهد که برپایی حکومت جامعهی اسلامی امری است که نیاز به اثبات ندارد و هیچ تردیدی هم در آن وجود ندارد، زیرا اجرای احکام، متوقف بر وجود حکومت است و یا بیانگر تکالیف مردم، به عنوان مثال میتوان به موارد زیر اشاره کرد، وجوب اطاعت از ولی امر، وجوب اجرای حدود، وجوب تهیه و تدارک قوای نظامی برای جنگ با دشمنان خداوند و هم چنین احکام مربوط به قضاوت این نمونهها نشانگر این است که برپایی حکومت اسلامی در جامعه جزو ضروریات عقلی است و آیاتی که به این موارد اشاره دارد چنین است: خداوند می فرماید: و برای من دستیاری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن، واورا شریک کارم گردان. (طه/۳۲-۲۹) و یا میفرماید: [یوسف] گفت: "مرا به خزانه های این سرزمین بگمار، که من نگهبانی دانا هستم" (یوسف/ ۵۵) و یا میفرماید: و هرچه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید، تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان - که شما نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد- بترسانید. (انفال/۶۰). و یا میفرماید: (خداوند به شما امر میکند که البته امانت را بر صاحبان آنها باز دهید و چون میان مردم حکومت کنید، به عدالت داورى کنید. همانا شما را پند نیکو میدهد، خدا به هر چیز آگاه و بصیر است). (نساء/۵۸). و یا می فرماید: ای اهل ایمان از خدا و رسول خدا و اولی الامر اطاعت کنید و چون در امری کارتان به گفت و گو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول باز گردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. (نساء/۵۹) شیخ محمد در تفسیر اولی الامر میگوید: مقصود از اولی الامر جماعت اهل حل و عقد از مسلمانان است، که عبارتند از، امراء، حاکمان، علما، فرماندهان لشکر، و سایر روساء و مردان صاحب نفوذ ویا شخصیت و مقامهای هستند که به هنگام بروز مشکلات و احتیاج ویا تصمیم گیری برای مصلحت عمومی مردم به آنها مراجعه می

نمایند، این گونه افراد و شخصیتها هرگاه بریک امر یا یک حکم اتفاق نظر پیدا کردند، بر مسلمانان واجب است که در این امر از ایشان اطاعت کنند، مشروط به اینکه این اشخاص، از مامسلمانان باشند و با دستورات خدا و سنت متواتر حضرت رسول مخالفت نورزند و بدون اکراه و اجبار و با آزادی کامل به بحث بپردازند و بریک موضوع اتفاق نمایند، و مسئله ای که بر آن اتفاق حاصل میشود، جزو مصالح عمومی و اجتماعی باشد که حق دارد درباره آن به بحث و بررسی بپردازند و نظر خود را اعمال نمایند، و نباید جز عقاید و عبادات باشد. اهل حل و عقد جماعتی هستند شبیه (مجلس شورا یا مجلس اعلی) که بر مصالح ملت نظارت دارند، و در زمانهای صلح و جنگ و سیاست ملت را رهبری مینمایند. هر گاه این اشخاص خبره و مورد اعتماد و منتخب واقعی بر مسئله توافق کردند و قانونی را تصویب رساندند بر ملت واجب است از آنان اطاعت نمایند و برحاکم و رئیس مملکت هم لازم است آنها به مرحله اجراء درآورد و هرگاه حاکم از اجرای قانون مصوبه خودداری کند مجلس و اهل حل و عقد حق دارد او را عزل و برکنار سازند. اتفاق (ولی الامر) بر موضعی همان است که در اصطلاح علماء اصول بدان (اجماع) میگویند. اجماع سومین اصل و رکن اساسی از ارکان قانونگذاری در اسلام است و هنگامیکه نص صریحی در قرآن و سنت وجود نداشته باشد، به آن توسل و استناد میگردد. (طباره، ۱۳۷۵، ۵۲)

۹. از نظر احادیث نبوی شریف

در روایات اسلامی مسئله امامت از جایگاه ویژه ای برخوردار است و اصولاً امامت در معنای عامی به کار برده شده است که رهبری غیر معصوم و به طور کلی مفهوم حکومت را دربر دارد، همچون اخبار و روایات معتبری وجود دارد که بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی تصریح میکند. در این باب روایات زیادی آمده است که به بعضی اشاره می کنیم: از امام صادق (رضی) نقل شده است که فرمود: همانا که خدای تعالی در قرآن کریم بیان هر چیزی را نازل فرموده است به خدا قسم، حق تعالی هیچ یک از نیازهای مردم را بدون حکم شرعی، به خود آنان واگذار نکرده است تا اینکه بنده نتواند بگوید ای کاش این مطلب که در قرآن نبوده، قرآن کریم آن را بیان می فرمود. در صحیحی محمد بن مسلم از امام صادق (رضی) روایت شده است که فرمود: سپاس بی پایان خداوندی را سزاست که مرا از این دنیا بیرون نبرد، تا این که احکام آن چه را مردم به آن محتاج اند برایشان بیان کردم. (رکابی) از ابن عمر (رضی) روایت شده که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: (کلکم راع، و کلکم مسئول عن رعیتة، الامام راع، و مسئول عن رعیتة، و الرجل راع فی اهله و مسئول عن رعیتة، و المراه راعیه فی بیت زوجها و مسئوله عن رعیتة، و الخادم راع فی مال سیده و مسئول عن رعیتة، فکلکم راع و مسئول عن رعیتة) (متفق علیه، منهاج الصالحین، عزالدین بلیق، دارالفکر) همه شما مسئول کار زیر دستانتان هستید و از عمل بد آنان از شما سؤال خواهد شد و مؤاخذه میشوید. چه حاکم مملکت و چه سرپرست خانه، و زن صاحب خانه، و خادم صاحب خانه باشد. و یا رسول اکرم (ص) میفرماید: (هرگاه مرگ به سراغ کسی بیاید که بیعت و پیمانی را نپذیرفته باشد، به مرگی جاهلیت گونه مرده است.) (رواه مسلم فی کتاب الاماره) و یا در حدیث شریف است در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید: (هرگاه امانتها ضایع وتباه شوند، (آمدن عذاب) و قیامت را انتظار داشته باشید. سوال شد که ضایع نمودن آنها چگونه است؟ فرمود: هرگاه کارها و مسولیتها به آدمهای نالایق سپرده شد، انتظار داشته باشید که عذاب و گرفتاری دچار شوید.) (امام البخاری، ۲۵۶)

۱۰. اصطلاح حاکم در روایات:

مجموع روایاتی که در آنها به طور مستقیم واژه حاکم و واژههای معادل آن به کار رفته، حدود ۱۹ روایت است. که که مرحوم ملا احمد نراقی به عنوان نخستین فقیه امامیه این روایات را در کتاب عوائد الایام گرد آورد کرده است. اگر چه ایشان به بحث از دلالت این روایات نپرداخته است. از جمله روایاتی که واژه حاکم در آن به کار گرفته شده است، که در کتاب «غررالحکم ودرراکلم» از امیرمومنان (رضی) نقل شده است که فرمودهاند: «العلماء حکام علی الناس» دانشمندان حاکم بر مردم هستند. البته این روایت مرسله میباشد. (مسجد سراپی، ۱۳۹۴، ۳۱-۳۰)

۱۰.۱. حکومت از دیدگاه عقل

حکومت برای بشر یک امر ضروری عقلی است، زیرا اجتماع بدون حکومت موجب هرج و مرج می شود و این حکومت است که تنظیم کننده امور فرد و اجتماع و اجرا کننده ی حدود و حقوق و تأمین کننده عزت و استقلال جامعه اسلامی و یا توسعه و تکامل علوم و فنون بشر است و این مطلب از امور بدیهی میباشد. در تمامی جوامع بشری تا آن جا که تاریخ نشان میدهد نوعی حکومت وجود داشته است. حکومت قبیله‌گی، پادشاهی و نیز حکومتیایی از نوع آن چه در دنیای امروز وجود دارد، و این بدان معناست که بشر در هر مرحله‌ای از علم و فرهنگ و دانش باشد ضرورت وجود حکومت را درک کرده و میدانند زندگی اجتماعی بدون نظم و قانون و حاکمیت حتی یک روز هم امکان پذیر نیست. عقلا بر حسب فطرت به کسی که فاقد شرایطی که یکی از آنها عقل است کارهای معمولی خود را واگذار نمیکنند چه رسد به مسئله ولایت و حکومت که مساله سلطه بر خون و آبرو و اموال مردم در آن مطرح است. در شریعت اسلام از دیوانه تکلیف برداشته شده و دیگران باید سرپرستی او را به عهده بگیرند، پس چگونه میتوان چنین شخصی را سرپرست مسلمانان قرار داد؟ بنابراین در والی و حاکم، علاوه بر عقل معمولی، رشد عقل که در مقابل سفاقت است نیز شرط است و میتوان گفت آنچه در والی شرط است عقل

کامل است، نه صرف داشتن عقل و خرد معمولی (همان، ۱۴۲) و امام خمینی (ره) اشاره فرموده‌اند: که عقل بر نفوذ حکم الله در مخلوق است، از آن روی که مالک و خالق است. هم و سلطان همه خلاق، به استحقاق ذاتی، است و سلطنت غیر او و نفوذ حکم و قضاوت دیگران محتاج جعل خداوند است. (فیرحی، ۱۳۹۴، ۲۷۴) حضرت علی (رضی) درباره فلسفه وجود حکومت برای ایجاد نظم و نظام اجتماعی بوده و ابزاری برای امنیت بخشی اجتماعی است، از این روی آن حضرت حتی ضرورت حکومت فاجر را در حالت اضطرار پذیرفته و بر وجود آن تأکید کرده است. پس در حکمت خداوند حکیم جایز نیست که خلق را آن چه می داند برای آنان ضروری است رها سازد و سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگد و اموال بیت المال را به وسیله ی او تقسیم نمایند، جمعه و جماعات آن را برپا میدارد و ظالم را از تعدی بر مظلوم باز دارد و برای آنان تعیین نکند. اگر جامعه سرپرست امین و درستکاری نداشته باشد دین و آیین خدا بر باد می رود و سنت و احکام الهی تغییر مییابد. (مجلسی، ج ۶، ۵۹)

۱۱. از دیدگاه متفکرین مختلف

به نظر امام خمینی (ره)، «جواز» حکومت مشروع از متفرعات و توابع جانشینی خداوند در زمین است، و غیر خلیفه و جانشین خداوند مجاز به حکومت حتی به نیامی باشد وی در جمع بندی دیدگاه خود و در تبیین رابطه بین نبوت، جامعیت اسلام از یک سوی، و مسئله سیاست مینویسد: ما به علم ضروری میدانیم که پیامبر(ص) مبعوث به نبوت خاتم، کاملترین نبوتها و تمامترین ادیان است. و با توجه به عدم اهمال جمیع نیازهای بشر، حتی آداب خواب و خوراک، امکان ندارد که در چنین امر مهمی (حکومت) که مهمترین نیاز شبانه روزی بشر است اهمال نماید و اگر در چنین امر مهمی، یعنی سیاست و قضاوت -والعیاذ بالله- اهمال نماید، البته تشریح او ناقص بوده و مخالف آیه ۳ سوره مائده (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم) و خطبه حجه الوداع مبنی بر اکمال دین و اتمام نعمت میباشد. (فیرحی، ۱۳۹۴، ۲۷۵) استعمار غرب که سالها بر ممالک اسلامی تسلط داشته است نهال اندیشه بیگانه و خبیث خطر ناک جدایی دین از حکومت را در اندیشه و روان مسلمانان بر زمین بنشانند و اسلام را از نگاه غرب به دین بنگرد، دینی که به امور حکومت هیچگونه ارتباطی نداشته باشد. به گمان، ناانین عقل بشر است که براساس تجارب و شرایط متغیر خود حکومت را سازماندهی و اداره مینماید. میخواستند آنچه رادر غرب زمین بر سر مسیحیت آوردند، در مورد مشرق زمین اسلامی هم آن را به اجرا درآورند. بارزترین نمونه عملی آن، پس از فروپاشیدن حکومت عثمانی که پس از سالها رویایی اسلام با مسیحیت و یهودیت جهانی، کمال اتاترک حکومت لائیک خود را با بهره گیری از فشار و سرکوبی بر مردم مسلمان ترکیه تحمیل کرد. و رهبر یکی از احزاب مصر مشهور آن زمان نخستوزیر بود، گفته بود: من دیدگاه اتاترک را در مورد مفهوم نوین حکومت، بدون کم و کاست میپذیرم و به آن عشق میورزم! و وبای آن گریبانگر تعدادی از فارغ التحصیلان الازهر مثلا شیخ علی عبدالرزاق بود، کتاب الاسلام و اصول الحکم را نوشت. در نتیجه علمایان مدرک او را باطل کردند. درحالی که خداوند تعال در سوره نحل آیه ۸۹ میفرماید: (و... و این کتاب را روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم). (قرضاوی، ۱۳۹۰، ۳۳-۲۵) احکام حکومتی، لازم الاجراء و معتبری است که (ولی امر) مسلمین طبق مصلحت وقت وضع کرده و به اجرا میگذارد، در این تعریف هم به «وضع» و تصویب مقررات اشاره شده است به «اجرای» آنها، و هر یکی از صاحب نظران در حقوق اسلامی در این رابطه گفته اند: (حکم حکومتی، سلامت حکمی است که ولی جامعه بر مبنای ضوابط پیش بینی شده طبق مصالح عمومی برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمانهای دولتی و غیره دولتی با مردم، سازمانها با یکدیگر، افراد با یکدیگر در مورد مسائل فرهنگی، تعلیماتی، مالیاتی نظامی، جنگ و صلح، بهداشت، عمران و آبادی، طرق و شوارع، اوزان مقادیر، ضرب سکه، تجارت داخلی و خارجی، امور ارزی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، نظافت و زیبایی شهرها و سرزمینها و سایر مسائل مقررات داشته است. (مسجد سراسی، ۱۳۹۴، ۶۴-۶۳)

۱۲. حکومت حاکم

اسلام آیینی است که هم به بعد زندگی فردی و هم خانوادگی و هم اجتماعی و حتی جهانی پیروان خود توجه دارد. انسان در زندگی فردی خود اینگونه نیست که صرفاً نیازمند عبادات و اخلاق باشد. اساساً نمیتواند بدون ارتباط با دیگران به زندگی طبیعی و تکاملی و حیات معقول خویش ادامه دهد. معاملات و سیاست و اقتصاد و روابط داخلی و خارجی و دفاع و جهاد اموری هستند که هیچ ملت و کشوری بدون توجه به این امور سامان پیدا نمیکند از این رو میتوان اسلام را ذاتاً تلفیقی یا آمیزهای از «دین و دولت به عبادت و اقتصاد و سیاست» خواند. (مهاجرانی، ۱۳۸۶، ۱۲۳-۱۲۲) علاوه بر این بعد عقلانی و نیز شناخت اسلام به عنوان یک نظام اعتقادی و اجتماعی و سیاسی در قرآن مجید دال بر امر حکومت و خلافت یافت، بدون بحث تفسیری میتوان به موارد ذیل توجه کرد:

۱. خداوند ابراهیم را به عنوان امام قرار میدهد: «آنی جاعلک للناس اماماً»، (بقره/۱۲۴)

۲. خداوند داوود را به عنوان خلیفه قرار میدهد و از او میخواهد که در میان مردم به حق حکومت کند. (ص/۳۶) که حکومت امری علاوه بر خلافت است در عمل هم شاهد حکومت داوود و تشکیل نظام حکومتی و سازمان نظامی و جنگ در روزگار او هستیم.

۳. پیامبر اسلام اولویت در تصرف در امور مومنان دارد. (احزاب/ ۶) اولویت در تصرف مسلمانان بدون نظام حکومتی متصور نیست. دکتر ریمین ابراهیم در کتاب «الاسلام و السلطان و الملک» به این نکته مهم اشاره میکند که بسیاری از آیات قرآن مجید در برابر مسالهای که مسلمانان در زندگی اجتماعی خود با آن روبرو میشدند، مطرح شده است. در واقع کتابی است که در سیر دولتنساز و ملتسازی به وجود آمده است به عبارت دیگر محصول انزوا و زهد و گوشه نشینی پیامبر اسلام نیست بلکه در سیر حوادث و روند امور جاری جامعه تحقق یافته است؛ مثل آیات ۱۸۹ و ۲۱۵ و ۲۱۷ و ۲۱۹ تا ۲۲۲ سوره بقره و آیات ۱۲۷ و ۱۷۶ سوره نساء و آیه ۴ سوره مائده و آیه ۱۸۷ سوره اعراف و آیه ۱ سوره انفال و ۸۵ سوره اسراء و ۸۳ سوره کهف. پرسشگری مسلمانان به حدی بود که آیه نازل شد مسلمانان نباید در همه امور جزئی و عمومی پرسش کنند؛ یعنی نباید مسلمانان انتظار داشته باشند که جمیع مسائل کوچک و بزرگ جامعه آنان حتماً از طریق وحی حل شود. چنانکه خداوند در بحث حکومت، امر شورا را در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران: «و شاورهم فی الامر» و آیه ۳۸ سوره شوری؛ «و امرهم شوری بینهم» مطرح کرده است. امر نمیتواند درباره احکام عبادی و یا اساساً احکام فقهی باشد؛ یعنی مسلمانان درباره اصل حکم مشورت نمایند و از طرفی هم نمیتواند درباره مسائل خصوصی و فردی باشد. «امر» ناظر به امور اجتماعی و حکومتی است. چنانکه به عنوان مثال پیامبر اسلام درباره شیوه جنگیدن با مسلمانان مشورت میکرد. (همان، ۱۲۴-۱۲۳)

۱۳. عقد امامت

امامت بنیاد نهاد شده است برای جانشینی نبوت در پاسداشت دین و تدبیر دنیا. بستن عقد امامت با کسی که در میان امت عهدهدار آن میشود به اجماع همگان واجب است. درباره چگونگی این وجوب و این که آیا به عقل است یا به شرع، اختلاف شده است: گروهی گفته اند: به عقل چون در نهاد عاقلان است که در برابر پیشوایی که آنان را از ستم ورزیدن به یکدیگر باز میدارد و در کشمکش و در دعاوی میانشان داوری میکند و نیز اگر زمامداران نبودند مردم همه آشفته و رها، و به هم در رفته و تباه شده بودند. اما گروهی دیگر گفته اند: این وجوب نه به عقل، بلکه شرع است، زیرا امام امور شرعی را عهدهدار میشود که چه بسا عقل نیز پایبندی به آن را میپذیرد. بنابراین ایجاب امامت از طریق عقل نبوده، بلکه تنها این را ایجاب کرده است که هر یک از عاقلان میبایست خود را از ستم راندن بر یکدیگر و بریدن از همدیگر باز بدارند و انصاف روا داشتن با هم و پیوند با هم آنچه اقتضای عمل است عمل کنند و هر یک نه به عقل دیگران، بلکه به عقل خویش بیندیشند. اما این شرع است که واگذاری زمام حکومت به صاحبانش را مقرر داشته است. چنانچه خداوند میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء ۵۹). ای کسانی که ایمان آوردهاید، از خدا فرمان برید و از پیامبر و از کسانی که از شما که صاحبان حکومتند فرمان برید. (التمیمی، ج ۱۰، ۱۰۴-۱۲۸)

۱۳.۱. چگونگی وجوب امامت

وجوب امامت ثابت است، این وجوب بهسان جهاد و کسب علم، وجوب کفایی است و از این روی، چون کسانی که شایسته‌اش هستند بدان پردازند از دیگران ساقط میشود. و همین معنی وجوب کفایی است. اما چنانچه کسی بدین مهم قامت نیاراید، دو گروه از میان مردم برمیخیزند: نخست: انتخاب کنندگان تا از میان خود یکی را برای امامت برگزینند. دوم: شایستگان امامت تا یکی از آنها به امامت نصب شود. در تاخیر امامت، به دو گروه یاد شده، بر دیگر کسان ایراد و گناهی نیست، هنگامی که این دو گروه از امت، برای تعیین منصب امامت باز شناخته شدند، لازم است که هریک از آنها، شروطی فراهم باشد. (حبیب ماوردی، ۱۳۸۳)

۱۳.۲. شروط انتخاب کنندگان:

۱. عدالتی که شروط معتبر در آن را در خود داشته باشد.
۲. دانشی که از رهگذر آن به شناخت کسانی که شروط لازم برای تصدی امامت را دارند و سازمان این سمت هستند توفیق یابد.
۳. تدبیر و حکمتی که به انتخاب امامی بینجامد که برای امامت شایسته‌تر است و بیش از هر کسی دیگر از منابع مردم آگاهی دارد و آنها را پاس میدارد.

۱۳.۳. شروط شایستگان امامت

آنان باید هفت ویژگی را دارا باشند:

نخست: عدالت با همه شروطی که در آن لحاظ میشود.

دوم: دانشی که از رهگذر آن به اجتهاد در رخدادهای نوحاسته و احکام نورا راه پیدا نماید.

سوم: سلامت حواس اعم از شنوایی، بینایی و زبان تا به کمک آنها بتواند مستقیماً به اموری بپردازد که به این حواس درک میشوند.

چهارم: سلامت بدن از کاستیهایی است که مانع انجام حرکات و یا سرعت در اقدام میشود.

پنجم: رأی و خردی که به سیاست رعیت و تدبیر منافع مردم بینجامد.
 ششم: دلبری و پامردی که او را به پاسداری از کیان مسلمانان و جهاد با دشمن توانا سازد.
 هفتم: نسب و آن اینکه قریشی باشد، بدان اعتبار که هم در این باره متنی دینی رسیده و هم بر آن اجماع انعقاد یافته است. (حبیب ماوردی، ۱۳۸۳)

۱۴. شرایط و صفات حاکم اسلامی از دید نویسنده مشهور دکتر مسجد سرایی

برای حاکم اسلامی شرایط و صفاتی شرط شده است که به قرار ذیل است:

- ۱- عقل و درایت است امام علی(ع) میفرماید: «من بیم آن دارم که رهبری این امت را افراد کمخرد و بدکار به دست گیرند، آنگاه مال خدا را بازیچه خود و بندگان خدا را بردگان خود قرار دهند و با افراد صالح به دشمنی برخیزند و افراد فاسق را حزب خود قلمداد نمایند.» (نهج البلاغه نامه ۱۲، ۱۰۵)
- ۲- ایمان که یکی از شرایط حاکم اسلامی است خداوند متعال به هیچ وجه برای کفار و غیره مسلمانان حاکمیتی بر مسلمانان قرار نداده است.
- ۳- عدالت: عدالت از نظر فقها وصفی است عام، که با انجام واجبات و ترک جمیع محرمات شریعت حاصل می شود. محکمترین دلیل مرحوم بهبهانی که در اعتبار شرط عدالت در امام و رهبر به آن استناد کرده آیه (لاینال عهدی الظالمین) است، این آیه صریحا تصدی منصب امامت را توسط ظالمان و کسانی که عدالت ندارند نفی میکند.
- ۴- اعلیمت: یکی از شرایط مهم حاکم اسلامی در مرحله اول علم او به احکام الهی و در مرحله دوم اعلیمت او نسبت به دیگران است. (سرایی، ۱۳۹۴)

۱۵. حقوق متقابل مردم و حکومت از دیدگاه امام علی (ع)

ای مردم مرا بر شما و شما را بر من حقوقی است، حق شما بر من، آن است که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بسواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید. هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید، و هرگاه فرمان دادم اطاعت کنید. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ۱۹۶-۱۹۳)

۱۶. حقوق امام

- ۱- هرگاه امر به نیکی کرد اطاعت او واجب است چون خداوند فرمود از اولوالامر اطاعت کنید: و عبدالله بن عمر روایت کرد که پیامبر(ص) فرمود: از حاکم اسلامی اطاعت کنید مگر فرمان معصیت دهد در آن اطاعت نیست.
- ۲- بر ملت واجب است حاکم را نصیحت کنند که بهترین کمک و عنایت او تشویق کردن بر امر به معروف و انجام وظیفه حکومتداری و بازگرداندن او از کارهای زشت. چون پیامبر (ص) فرمودند: این اندرز و نصیحت است گفتند به چه؟ فرمود به کتاب خدا و سنت رسول خدا و اندرز حاکمان و عموم مسلمانان است.
- ۳- یاری دادن او در نیکیها و تقوی چنانچه خداوند در سوره مائده آیه ۲ فرمود: در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.
- احترام و اکرام امام بر ملت واجب است. چون پیامبر گرامی(ص) فرموده است: هرکسی که حاکم مسلمانان است اهانت کند خداوند او را اهانت میکند. ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته که حسن است. (التمیمی، ۲۰۰۷)

۱۷. آرمان و اهداف حکومت اسلامی

- ۱- احیای دین و حاکم ساختن شعائر و احکام و قوانین الهی و فراهم نمودن زمینهای دینداری.
- ۲- برچیدن آثار فتنه و فساد و مستقر ساختن صلاح و پاکی و صلح و صمیمیت و طرد عناصر فاسد و مفسد.
- ۳- حمایت از بندگان مظلوم و محروم که رفق جانانشان توسط زورداران رزور و تزویر پایمال و کاهیده شده است.
- ۴- اقامه حدود الهی که بر اثر توطئه و لجام گسیختگی حکام ستم پیشه و بیاعتقاد به تعطیل کشیده شده است. (مرکز پژوهش های مجلس خبرگان، ج ۱۰، ۱۴۳)

۱۸. دیدگاه اسلام درباره هدف حکومت از منظر آیه الله مصباح یزدی

از دیدگاه اسلام هدف از تشکیل حکومت، تنها تامین اهداف مادی نیست، بلکه علاوه بر اینها باید جامعه به سوی خدا سوق داده شود و شرایطی فراهم

شود تا انسانها بتوانند در آن به کمالات معنوی و قرب الهی برسند. چنانچه خداوند فرمود: «جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند.» (ذاریات ۵۶) از دیدگاه تمام مکاتب فلسفی و سیاسی اهداف حکومت تنها خدمات مادی و دنیوی است و تنها رفاهیت مادی آنان را تامین میکند و حسنه آخرت ندارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۲)

۱۹. حدود اختیارات حاکم اسلامی

عبدالقادر عوده میگوید: ولی امر میتواند کارهایی را ممنوع و یا واجب و نیز حق دارد افرادی را که از فرمان او سرپیچی میکنند مجازات نماید، او میتواند در مورد جرم واحدی مجازات واحد یا متعددی در نظر بگیرد و حد اعلا و حد ادنای آن را مشخص نماید مشروط بر این که از حدود و نصوص شرعی و اصول اولیه شرع روح تشریح اسلامی خارج نشود، ولی امر میتواند قضاوت را تنها در اختیار قضات خاصی قرار دهد و یا به بعضی در موارد خاص برای قضا و فصل دعای اجازه دهد و بعضی دیگر را در بخش دیگر از حقوق به کار وادارد... آن چه مسلم است در شریعت اسلام حاکم میتواند جرائمی را که موجب تعزیر است عفو کند، ولی باید توجه داشت که اختیار عفو از جانب ولی امر نیز مشروط به آن است که با اصول شرع و نصوص آن و روح قانون تنافی نباشد زیرا در غیر این صورت، نصوص شرعی عبث و لغو خواهد شد. حاصل کلام مهمترین اختیارات حاکم اسلامی به قرار زیر است:

۱- تصرف در اموال و شئون قاصرین از قبیل ایتام و مجانین و سفها و امثال آنها

۲- تعقیب متجاوزان و مجرمین و اجرای حدود و مقررات جزایی.

۳- دادرسی و حل اختلافات قضایی.

۴- رهبری مردم جهت مصالح اجتماعی از قبیل سیاست های اقتصادی، جنگ، صلح و مانند آنها.

۵- هماهنگ کردن امت و جهت واحد دادن به آنان در ظرف ضرورت، مثل تعیین آغاز رمضان و روز فطر و حج و غیرذلک. (مسجد سرایی، ۱۳۹۴، ۵۹-۵۸)

وظایف حاکم: آنچه از امور عامه برامام لازم است چند چیز را دربرمیگیرد: یکم: پاس داشتن دینبرمبانی ثابت آن و نیز آنچه سلف امت برآن اجماع کرده انداز این روی، اگر بدعتگذاری رخ نماید یا گمراهی که شبهه دارد سربرآورد، امام حجت را برای وی آشکار سازد و آنچه را درست است برای روشن کند و برآن حقوق و حدودی که به رعایت آنها ملزم است بدارد تا از این رهگذر، دین از رخنه و امت از فتنه پاس داشته شود. دوم: دادرسی میان طرفهای اختلاف و پایان بخشیدن، به نزاع کسان، تا عدالت در همه جا بگسترده و نه ستمگری ستم براند و نه ستمدیدهای ضعیف ماند. سوم: حراست از کیان و دفاع از قلمرو، مردم را امنیت و آسوده خاطر از این کهبه جانیا مالشان تعرض شود به زندگی خویش بپردازند و به سوی و آن سوی سفر کنند. چهارم: اجرای حدود الهی، تاحریم آنچه اوحرام کرده است از تعرض مصون ماند و حقوق بندگان او از قرار گرفتن در معرض تلف و نابودی در امان باشد. پنجم: استوار ساختن مرزها به تجهیزیات بازدارنده و نیروی دفاع کننده، تا دشمنان نتوانند غافلگیرانه هجوم آورند و در سرزمین اسلام حرمتی رازیر پانهند یا خون مسلمان یا معاهدی را بریزند. ششم: گردآوری ((فیء)) و زکات به موجب آنچه شرع به تصریح یا به اقتضای اجتهاد واجب ساخته است، بی آنکه ترسی در میان باشد یا ستمی روا داشته شود. هفتم: تعیین مقدار عطایا و حقوق متوجه بیت المال، بدون زیاده روی یا سختگیری، و نیز پرداخت آن ها، بی آن که از زمانش پیش افتد یا از این زمان پس انداخته شود.

۲۰. مزیت‌های حکومت علوی

۱- در رأس آن حکومت زمامدار بیمانندی قرار گرفته که جامع همهی کمالات انسانی و آگاه به مجموعه علوم اسلامی بوده و علوم و اطلاعات خود را مستقیماً از پیامبر اکرم (ص) دریافت کرده از جهت علوم و کمالات انسانی پرورش یافته شخص نبی اکرم (ص) و حافظ و کاتب قرآن کریم، مفسر تأویل شأن نزول، ناسخ و منسوخ بوده. (رکابی)

۲- زمامدار آن حکومت فردی عالم و آگاه به زمان بوده که دریافت علوم و حفظ و بکار بستن آن ها مصونیت داشته.

۳- در نظام اسلامی مردم به سوی توجه عبادات و معنویات پرورش فضائل و مکارم اخلاق انجام کارهای نیک و اجتناب از رذایل و مفساد اخلاقی رشد و تعالی انسان و دیگر ارزشهای اسلامی هدایت میشوند.

۲۱. اختلاف و نظرات چند تن از فقهای شیعه

در میان فقها و علمای شیعه برخی از ایشان حاکم اسلامی را فقط در امور حسبه دارای اختیار و قدرت میدانند، جمعی دیگر اختیارات را در محدوده امور شرعی پذیرفته‌اند، وعدهای از ایشان اختیارات مطلق برای حاکم اسلامی در تمام امور جامعه قایل شده‌اند. همچنین علماء اهل سنت نیز بر اساس مبانی

فقهی خود، درباره حدود اختیارات حاکم اسلامی، قایل به اختیارات گسترده حاکم حتی در امور شخصی و فردی هستند. اهل سنت بر وجوب خلافت و حکومت معتقد هستند و ایجاد یک نظام سیاسی و اجتماعی بر مردم واجب میدانند و آن را وظیفه شرعی و دینی تلقی میکنند.

۲۲. اختلاف و نظریات علمای شیعه در ولایت مطلقه یا مقیده

۱- امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۸ در نجف اشرف در درس خارج فقه خود طرح کرد و بر این باورند که این ولایت در واقع همان ولایت نبی اکرم (ص) و امامان میباشد و با همان گسترده و اختیارات میبایست عمل شود. ۲- آیت الله فاضل لنکرانی پیرامون مطلقه بودن این ولایت چنین اظهار میدارند اگر گسترده ولایت فقیه به تمام معنی وسیع (یعنی ولایت مطلقه) باشد ممکن است از اطلاقات وارده در باب تعزیرات، استفاده عموم نمود که به خود این عنوان (ولایت) بدون بیان کیفیت خاصی دلالت دارد. ۳- آیت الله مکارم شیرازی در کتاب بحوث فقهیه هامة قائل به اطلاق ولایت فقیه بوده گفته (فولایه الفقیه مطلقه فی حریم احکام الشریع) یعنی ولایت فقیه در محدوده احکام شرعی مطلق است. ۴- آیت الله جوادی آملی در کتاب وایت فقیه چنین بیان داشته است (ولی فقیه، همه اختیارات پیامبر اکرم (ص) و امامان (رض) در اداره جامعه را داراست. (ولایت فقیه، ۲۴۸) قائلین به ولایت مقیده فقیه:

۱- شیخ انصاری در مباحث ولایت فقیه چنین فرموده است انصاف، پس از بررسی سیاق احادیث یا صدر و ذیل آنها این است که اطمینان حاصل میشود به اینکه این ادله در مقام بیان وظیفه فقهی از جهت احکام شرعی بوده نه از این که آنان بسان پیامبر (ص) و امامان (رض) باشد در اینکه اولی به مردم از خودشان در اموالشان باشند یعنی (ولایت فقیه مطلقه باشد).

۲- علامه نائنی نیز بر عدم اطلاق این ولایت نظر داده و بیان میدارد (بهتر این است که گفته شود اشکالی در قابلیت مرتبه دوم (ولایت مقیده) از کسی که (فقیه) ولایت عامه بر مردم دارد نیست). (المکاسب، ج ۲، ۳۳۳)

۳- آیت الله خویی در برخی آثار خویش به عدم اطلاق ولایت برای فقیه معتقدند و چنین آورده اند: (ولایت برای فقیه) به عنوان ولایت حاکم، در نهایت سختی و اشکال است هر چند برخی (فقهی) به آن معتقد شده اند. اصل ولایت فقیه بنابر نظر همه فقهی از جمله آیت الله خویی به طور یقین ثابت است آنچه مورد اختلاف است حدود اختیارات فقیه و میزان اثبات آن از طریق ادله است. بسیاری از فقهی بزرگوار شیعه همواره در طول تاریخ فقیه را با توجه به نیابت و انتصاب فقیه جامع الشرایط از طرف امامان اثبات نموده اند و برخی از فقهی همانند شیخ انصاری، آیت الله خویی، آیت الله جوادی تبریزی ولایت را از طریق حسبه برای فقیه ثابت می دانند. ولایت شرعی فقیه مضمون ولایت فقیه در قلمرو امور حسبه، قضاوت، فتوا، اجرای احکام جزایی و کیفری و آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، اقامه برخی عبادات دسته جمعی از قبیل نماز جمعه و عیدین، جمع آوری و مصرف مالیاتهای شرعی از قبیل زکات، در آثار فقهی به چشم میخورد به اولویت، تصدی و تصرف فقهی از ابتدا در سه حوزه فتوا، قضاوت و امور حسبه به اجماع پذیرفته شده است، به عبارت دیگر جواز تصرف فقیه در امور حسبه، قضاوت و فتوا، اجماعی است. (کدیور، ۱۳۷۸، ۱۰۰)

۲۳. اختلافات امامان اهل سنت در مسائل

الف) در جزئیات رسیدگی به دادخواهی ها نزد متولی مظالم: در نزد امام مالک جایز است که با ارباب مجدد مدعی علیه، درباره چگونگی رسیدن به ملک به دست او از وی بپرسد، چه مالک بن انس معتقد است در چنین مواردی میتوان درباره سبب و چگونگی رسیدن به ملک به مدعی علیه از او پرسش کرد، هر چند شافعی و ابوحنیفه چنین عقیده های ندارند. این در حالی است که از سویی دیگر متولی نظام حق دارد به آنچه جایز است بپردازد و بر او لازم نیست تنها به آنچه واجب و لازم است بسنده کند. به هر روی، اگر در پی چنین پرسشی، مدعی علیه پاسخی ارائه دهد که نزاع را از میان میبرد متولی همان وضع موجود را امضا و تثبیت میکند و اگر نه، به اقتضای شرع به داوری میان آن ها می پردازد. (ماوردی، ۱۸۱-۱۸۰)

ب) وجود قراین تضعیف کننده ادعا: اگر در همین مسأله، مدعی خواهان سوگند دادن مدعی علیه در این مطلب شود که خرید مورد شهادت گواهان خریدی واقعی و حقیقی بوده و ترس و ناگزیری در آن نبوده است، به دلیل اختلافی که در صدر و ذیل ادعا وجود دارد فقیهان در جواز چنین سوگند دانی اختلاف کرده اند: ابوحنیفه و گروهی از پیروان امام شافعی به استناد اینکه احتمال و امکان حقیقت داشتن دعوی مدعی وجود دارد به جواز چنین سوگند دانی گراییده اند. اما کسانی دیگر از پیروان شافعی این سوگند دادن را ممنوع دانسته اند، چرا که اقرار آغازین مدعی تکذیب کننده بخش اخیر دعوی او است و در چنین حالتی متولی نظام حق دارد بر پایه شواهدی که هر یک از دو بخش آغازین و اخیر ادعا را در میان گرفته است به مقررات عمل کند. (همان، ۱۸۷-۱۸۶)

ج) امامت نماز جمعه: فقهی در وجوب نصب بدین منظور اختلاف ورزیده اند: ابوحنیفه و عراقیان بدان گراییده اند که امامت نماز جمعه از جمله ولایت های واجب است و نماز جمعه تنها با حضور حکمران یا کسی که حکمران او را به نیابت خویش گمارده صحیح است. اما شافعی و فقیهان حجاز بدان گراییده اند که نصب و گماردن کاری مستحب است و حضور حکمران هم شرط نیست و بر این پایه، اگر نمازگزاران خود با شرایطی که لازم است بر پا کنند این نماز انعقاد مییابد و نیز صحیح است. فقیهان درباره حداقل شماری که با آنها نماز جمعه انعقاد مییابد نیز اختلاف کرده اند: شافعی بدان

گراییده‌است که نماز جمعه تنها با حضور چهل نفر مرد از اهل جمعه بدون احتساب زنان، بردگان، و مسافران انعقاد مییابد. پیروان شافعی گفته‌اند امام نیز جزو همین چهل نفر است و برخی گفته‌اند که نماز جمعه به کمتر از چهل نفر به استثنای امام صحیح است. در همین مسأله زهری و محمد بن حسن شیبانی گفته‌اند: نماز جمعه به دوازده تن، بدون احتساب امام انعقاد می‌یابد. ابو حنیفه گفته است: به چهار تن که یکی از آنها امام باشد انعقاد مییابد، لیث و ابو یوسف گفته‌اند: به سه تن که یکی از آنها امام باشد انعقاد مییابد، ابو ثور گفته است بهسان دیگر جماعتها به دو تن انعقاد مییابد. و (سرانجام) مالک گفته است: در انعقاد جمعه هیچ عددی شرط نیست و یگانه ملاک آن است که شماری باشند که غالباً برای آن‌ها سکونت گاهی دایم ساخته می‌شود. (همان، ۲۱۶-۲۱۵)

د) نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی: نماز خسوف و کسوف را کسی برگزار میکند که حکمران او را بدین کار خوانده باشد یا دارای ولایتی عام باشد که این وظیفه را نیز در خود جای دهد. این نماز دو رکعت است و قرائت را در آن طول دهند در قیام رکعت اول بعد از فاتحه، سوره بقره یا به اندازه آن از دیگر سوره‌ها را به چهار میخواند، به رکوع می‌رود در رکوع به اندازه صد آیه تسبیح میگوید... پس از نماز خطبه ایراد میکند.

اما ابوحنیفه گفته است نماز خورشید گرفتگی نماز دو رکعتی همانند دیگر نمازها است، نماز ماه گرفتگی نیز همانند نماز خورشید گرفتگی و به چهار است: زیرا جزوی از نمازهای شبانه شمرده می‌شود. اما مالک گفته است نماز ماه گرفتگی همانند نماز خورشید گرفتگی خوانده میشود. (همان ص ۲۱۹)

ه) زکات گاو: نصاب سی رأس است و مقدار زکات مقرر برای این تعداد نیز یک «تبع» و آن گوساله ای است که شش ماه را کامل کرده و توان دویدن در پی مادر خود را به دست آورده باشد. درباره ی زکات گاو در وضعیتی که شمار آن‌ها از چهار رأس گذشته باشد اختلاف نظر شده است: ابوحنیفه در یکی از دو روایتی که از او رسیده گفته است: به ازای هر پنجاه گاو و یک چهارم گوساله ماده، یک گوساله ستانده میشود. امام شافعی گفته است، پس از چهار رأس، زکات زایدی ستانده نمیشود تا هنگامی که شمار آن‌ها به شصت رأس برسد. در این صورت مقدار زکات، دو گوساله ی نر شش ماهه است و از آن پس نیز به ازای هر سی رأس، یک گوساله نر شش ماهه دیگر و به ازای هر چهار رأس یک گوساله ماده یک ساله به عنوان زکات اخذ می‌شود. (همان، ۲۴)

و) زکات گوسفند: نخستین نصاب زکات گوسفند چهار رأس و مقدار زکات آن نیز تا رسیدن به صد و بیست رأس، یک بره ی شش ماهه با یزغاله یک ساله است.

چنانچه چند نفر اموال خود را روی هم بریزند به گونه ای که از آن نصابی حاصل آید در صورت حصول، دیگر شرایط، زکاتی که از این چند نفر با هم ستانده میشود، همان زکاتی است که از مالک واحد اخذ میگردد. اما مالک گفته است روی هم ریختن اموال هیچ تأثیری (در حصول نصاب یا تغییر نصاب) ندارد تا هنگامی که هریک از افراد خود به طور مستقل مالک حد نصاب باشند. در این صورت، زکات اموالی که روی هم ریخته شده با همان نصاب جدیدی که از این روی هم ریختن حاصل می‌آید از آنها ستانده خواهد شد. ابو حنیفه هم گفته است: روی هم ریختن اموال تأثیری (در حصول یا تغییر نصاب) ندارد و از هر مالکی به طور مستقل زکات مربوط به مالش ستانده می‌شود. (همان، ۲۴۱)

ز) زکات کشت و زرع: امام ابوحنیفه زکات را در همه نوع کشت واجب دانسته است. اما از دیدگاه شافعی زکات تنها در چیزهایی واجب است که انسانها بکارند و غذای قابل ذخیره‌ی آنان باشد، از دیدگاه ابوحنیفه زکات بر سبزیها و گیاهان علفی واجب نیست. در نگاه شافعی هم زکات نه در این محصول، نه در چیزهایی چون پنبه و کتان که خوردنی نیست و نه در گیاهان خودرو در دشت و کوه که انسانها آنها را نکاشته‌اند از دیدگاه شافعی زکات تنها در ده مورد از رویدنیها واجب است: گندم، جو، برنج، ذرت، باقلا، لوبیا، نخود، عدس، ارزن، و خَلَر (گاو دانه). زمان ستاندن زکات هنگامی است که محصول خشک و پاکسازی شود، مشروط به آن که وزن نصف آن به پنج وسق برسد. در کمتر از این مقدار زکات واجب نیست هر چند ابوحنیفه زکات را در هر مقدار که باشد کم یا زیاد واجب دانسته است. چنانچه کافر ذمی مالک زمینی عشری شود و در آن کشت و زرع کند، فقیهان در حکم آن اختلاف کرده‌اند: شافعی بدان گراییده است که بر چنین زمینی نه عشر است و نه خراج. ابوحنیفه گفته است: خراج بر این زمین وضع میشود و حتی با اسلام آوردن شخص نیز این خراج برداشته نمی‌شود. ابو یوسف گفته است: در برابر مقدار زکاتی که از مسلمان ستانده میشود از مالک این زمین ستانده میشود و چون اسلام بیاورد تنها دو برابر شدن زکات از میان می‌رود، و سرانجام محمد بن حسن و سفیان ثوری گفته‌اند: همان زکاتی که از مسلمان ستانده میشود از مالک نیز گرفته میشود و زکات او دو برابر نمیردد. اگر مسلمانی در اراضی خراجی کشت و زرع کند، از دیدگاه شافعی عشر محصول به اضافه خراج زمین از او ستانده میشود، اما ابوحنیفه گفته این را که هر دو از او ستانده شود ممنوع دانسته و تنها به ستاندن خراج بسنده کرده است. (همان، ۲۴۸-۲۴۷)

ح) اقطاع اراضی بایر: زمین بایر خود بر دو نوع است: یکی آن که از دیرباز موات یا بایر بوده هیچ گاه نه در آن آبادی صورت پذیرفته و نه ملکیتی بر آن ثابت میشود. همین نوع از اراضی است که امام میتواند آنها را به هر کس که به احیاء یا آباد کردنشان میپردازد واگذارد. از دیدگاه مذهب حنفی همین اقطاع از سوی امام یگانه شرط احیاء است و با تحقق آن احیاء جایز میشود، چه ابوحنیفه احیاء را جز در صورتی که به اذن امام باشد، ممنوع میدانند. اما بنا بر مذهب شافعی هر چند اقطاع شرط جواز احیاء نیست، اما این کار سبب میشود کسی که زمین به او واگذار شده است به احیای آن سزاوارتر باشد، چرا که شافعی احیای بایر را بدون اذن امام جایز میدانند. در عین حال، بنا بر هر یک از دو مذهب پیش گفته کسی که زمینی به اقطاع به او واگذار شده بیش از دیگران به احیای آن سزاوار خواهد بود. نوع دوم از اراضی بایر آن است که زمانی آباد بوده اما بعدها رها گذارده شده و بدین سبب به موات بدل گشته

است. این خود دو دسته را در بر می گیرد: دسته نخست اراضیای به سان اراضی عاد و ثمود که در جاهلیت آباد بوده است. دسته دوم اراضی است که در دوره اسلام آباد بود، و ملکیتی از مسلمانان بر آن جریان یافته و بعدها واگذار شده و به صورت بایر درآمد است. فقیهان در حکم احیای این گونه اراضی اختلاف کرده و به سه دیدگاه گراییده اند:

۱- شافعی (رض) بدان گراییده که کسی با احیاء، مالک این گونه از اراضی نمی شود، خواه مالکان پیشین شناخته شده باشند و خواه شناخته نشده باشند.

۲- امام مالک (رض) گفته است: این اراضی به احیاء تملک می شود، خواه مالکان پیشین شناخته شده باشند و خواه شناخته نشده باشند.

۳- امام ابوحنیفه (رض) گفته است: اگر صاحبان پیشین این گونه اراضی شناخته شده باشند این اراضی به احیاء تملک نمی شوند، اما اگر این صاحبان شناخته شده نباشند اراضی به احیاء تملک می شوند، هر چند بنا بر مذهب ابوحنیفه، تملک به احیاء جز از رهگذر اقطاع ممکن نیست. بنابراین از دیدگاه ابوحنیفه اگر مالکان پیشین شناخته شده باشند اقطاع آن اراضی جایز نیست و مالکان پیشین به این حق سزاوارترند که آنها را بفروشند یا دیگر بار احیاء کنند، ولی چنانچه شناخته شده نباشند اقطاع این اراضی جایز و این اقطاع، خود شرط جواز احیاء است. (همان، ۳۸۵-۳۸۴)

نتیجه گیری

اهمیت وجود حاکم از منظر قرآن کریم، بررسی آیات مربوط به احکام، نشان میدهد که برپایی حکومت در جامعه اسلامی امری است که نیاز به اثبات ندارد. در روایات اسلامی امامت و خلافت از جایگاه ویژه ای برخوردار است و دلالت بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی دارد. از منظر عقل حکومت تنظیم کننده امور فرد و اجتماع و اجرا کننده حدود و حقوق و تامین کننده عزت و استقلال جامعه است. از دیدگاه تجربه چون انسان موجود اجتماعی است تجربه ثابت کرده است که هر جامعه ای نیاز مند حکومت است؛ فلذا وجود حاکم و حکومت در جوامع بشری از این جهت حایز اهمیت است که انسان یک موجود اجتماعی است و دوست دارد با همکیشان خود به سعادت و کمال برسد. پس حکومت از لوازم سعادت بشری است، چون اجتماع بدون حکومت موجب هرج و مرج می شود. و دلایل عقلی و نقلی، گواه نیاز جامعه بشری به حکومتی است که آموزش را راه برد، کیناش را حفظ کند، آن را از عوامل فساد و زوال باز دارد، در جهت مصالح آن برنامه ریزی کند، زورمند را از تجاوز به حقوق ناتوان نگه دارد، ستمگران را از آن دور کند، عدالت را در آن حاکم و راهها را ایمن و همگان را در برابر قانون یکسان سازد و در یک کلام بستر را برای اجرای احکام الهی فراهم نماید و حسبت و رسیدگی به کار بازار و کوی و برزن و خرید و فروش و منع تقلبات کسبه و اصناف و کارهایی نظیر اینها و در عون و کمک به فقراء باشند تا خداوند به کمک آنها بیاید و مشقتهای این دار فانی را بردارد و سایه خداوند بر مردم باشد و پدر یتیمان و ضعفا و فقراء و درماندگان و بیچارگان و موجب مأخذ درآمد تعایش همگان باشد و آنان به امورات دین و دنیا رهبری کند و امن و آرامش بوجود بیاورد و صنعت و تکنولوژی را به درجه اعلاء برساند و به علوم طبیبی و دانشگاهی در همه رشته ها به حد بالا برساند و با تمام همسایگان خود به صورت مسالمت آمیز معامله کند و زندگانی مردم را به درجه حد اعلاء برساند و در آبادانی مملکت کوشا باشد و بر تمام اقشار کارمندان خود حسبت داشته باشد و در کارها آسان کاری بعمل آورد در مراسمات دینی هر قشری آزادی کامل به اجراء در آورد تا تمام افراد ملت برای حاکم اسلامی خود دست به دعا از خداوند متعال باشند تا خوشبختی نصیب همگان گردد. چنان نباشد نیاز مستکبران فراهم و برآورده شود ولی فقراء و ضعفا در بند بمانند. از نظر اسلام مردم نه اینکه حق دارند از حکام خود انتقاد کنند و آنها را نصیحت نمایند و از انحرافشان جلوگیری کنند. بلکه این کار بر آنان یک واجب و فریضه است. زیرا آنها هم با دیگر مسلمانان تفاوتی ندارند، و مافوق اندرز و امر به معروف و نهی از منکر نیستند و دیگران هم منزلتشان کمتر از اندرز آنها نیست. زیرا هرگاه امت اسلامی مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را بدست فراموشی بسپارد، سر امتیاز خود را از دیگر ملتها و رمز بهتر بودنشان را از دست داده، و نفرینی که گریبانگیر ملتهای پیشین گردیده دامنگیر آنها هم خواهد شد. که قرآن کریم در موردشان میفرماید در سوره مائده آیه ۷۹ "از منکر و خلاقی که مرتکب میشدند، نهی نمینمودند، کار بسیار بدی را انجام میدادند" و در حدیث شریف آمده است: "هرگاه امت مرا دیدید که جرأت ندارند به ستمگر نه بگویند، آنها را به حال خود واگذارید" و در حدیث دیگری آمده است: "هرگاه مردم ستم ستمکاری را ببینند و دست او را نگیرند، بعید نیست که خداوند مجازاتی فراگیر را دامنگیر همه آنها بگرداند."

منابع:

قرآن کریم

احادیث شریف نبوی

شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۹) نهج البلاغه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

مجلسی، (۱۹۹۹)، بحارالانوار، جلد ۶، داراحیاء التراث العربی،

ماوردی (۲۰۱۱)، الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة، دارالکتب العلمیة، بیروت

قاضی ابی یعلی (۱۹۹۴)، الاحکام السلطانیة، دارالفکر.

- بو عینین التیمی، الجابر آل (۲۰۰۷)، السیاسه الشرعیه، دارالمعالم للطباعه، بیروت، گنابادی، محمد پروین (۱۳۸۸)، مقدمه ابن خلدون، جلد یک و دو، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بن فارس بن زکریا، ابی الحسین احمد (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغه، مکتب الاعلام لاسلامی، قم
- انیس، ابراهیم و منتصر، عبدالحلیم و صوالحی، عطیه و خلف احمد، محمد (۲۰۰۴) المعجم الوسیط، قاهره، ماوردی، (۱۳۸۳) آیین حکمرانی، ترجمه حسین صابری، انتشارات علمی و فرهنگی، مطهری، مرتضی (۱۳۶۷)، پیرامون جمهوری اسلامی، انتشارات صدرا، همتی، همایون (۱۳۷۳) سنت و سیاست در اسلام، انتشارات آوایونور.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، بحوث فقهیه هامه، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، فاضل هرندی، محی الدین (۱۳۹۲)، مکاسب شیخ انصاری، موسسه بوستان کتاب، جوادی آملی (۱۳۸۹)، ولایت فقیه، انتشارات اسراء، فیرحی، داود (۱۳۹۴)، فقه و سیاست در ایران معاصر، نشرنی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۳)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، نشرنی.
- ابن اخوه (۱۳۶۰)، آیین شهرداری، ترجمه جعفر شعار، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- قرضایی، یوسف (۱۳۹۰)، فقه سیاسی، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، نشر احسان.
- مسجد سرائی، حمید (۱۳۹۴)، حدود اختیارات حاکم در حقوق کیفری، انتشارات مجد، مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱)، نظریه سیاسی اسلام، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱)، نظریه حقوقی اسلام، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- خمینی، روح الله موسوی (۱۳۶۸)، ولایت فقیه: حکومت اسلامی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- میر احمدی، منصور (۱۳۹۳)، اسلام و دموکراسی، نشر نی.
- میرموسوی، سید علی (۱۳۹۲)، اسلام و سنت دولت مدرن، نشر نی.
- رحمان ستایش، کاظم ()، قلمرو حقوق فردی در حکومت اسلامی، طیاره، عبدالفتاح (۱۳۷۵)، روح الدین الاسلامی، تالیف، ترجمه ابوبکر حسن زاده، مؤسسه انتشاراتی سقز (محمدی) بلیق، عزالدین ()، منهاج الصالحین، ناشر دار الفکر بیروت.
- اصفهان، راغب ()، فی غریب القرآن.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۵)، دانشنامه سیاسی فرهنگ اصطلاحات و مکتب سیاسی، انتشارات مروارید.
- ندوی، ابو الحسن ()، تاریخچه دعوت اسلامی و ادوار آن در هند، ترجمه مولوی محمد قاسم، حوزه علمیه زاهدان.
- امام خمینی، روح الله ()، کشف الاسرار، چاپ بی تا ص ۲۳۲-۲۲۹.
- شلتوت، شیخ محمود (۱۳۸۲)، اسلام آیین زندگی، مترجم عبدالعزیز سلیمی، نشر احسان.
- مهاجرانی، سید عطاء الله (۱۳۸۶)، اسلام و غرب، انتشارات اطلاعات.
- محمد بن اسماعیل البخاری، الامام الحافظ ابی عبدالله ()، المتوفی ۲۵۶ هجری فی کتاب العلم.